روایت یک خاطره

پاره‌ای باورهای بی‌پایه
در زندگی اجتماعی توده‌ها

حکمت این رسم بر من مجهول ماند

پـــاره‌ای باورهـــا از گذشـــته‌های دور در میان توده‌های جامعه ایران وجود داشـــته که ریشه‌ای مشـــخص برای آن‌ها نمی‌توان جســـت؛ عبدالله مســـتوفی، کارگزار دولتـــی در روزگاران قاجار و پهلوی اول و نگارنده کتاب «شـــرح زندگانی من» لابه‌لای روایت خاطره‌های در گذشـــت پدرش، از یک «رسم عجیب و تصادف عجیب» سخن می‌راند «اول شب که از مجلس ختم بخانه آمدیم، مادرم بمن گفت باقلای پخته میخوری؟ من خیلی تعجب کردم که در این میان که همه سرشان گرم عزاداری بوده است، کی بفکر افتاده که از باقلافروش نطنزی ...باقلا خریداری کند؟ ولی از این پیشنهاد بدم نیامد واظهار میل کردم بعد از چند دقیقه یک قاب بزرگ پر از باقلا روی کرسی جلو من گذاشتند، بر تعجبم افزود، پرسیدم این باقلا را در خانه پخته‌اند؟ مادرم گفت ما نپخته‌ایم از خانه میرزا مهدی همســـایه دست راست چهار پنج قاب بزرگ برای ما آورده‌اند. گفتم ما با این خانواده از این هل و گل بازیها نداشتیم چه شده است که این زحمت را بخود داده‌اند؟ گفت من هم بیخبر بودم بعـــد از آنکه این باقلا را آوردند معلوم شد هروقت سوم ختم کسی بجمعه بیفتد رسم اســـت از خانه دست راســـت (در صورتیکه رو بقبله و جنوب بایســـتند) باقلای تازه یا خشک میپزند و برای اهل خانه صاحب‌عزا میفرستند. ننه زهرا [دایه خانوادگی مســـتوفی] حاضر بود گفت بلی! این رســـم در تمام شـــهر معمول است. برای همسایه دست چپ خانه ما هم این اتفاق افتاد روز جمعه برای آنها باقلای پخته فرستادیم». او سپس نگرش خود را نســـبت به این رســـم شگفت بیان می‌دارد «تفقد از اهل خانه در واقعه موت در شرع اسلام خیلی توصیه شده است ولی فرستادن باقلای پخته بشرط اینکه سوم ختم بجمعه بیفتد آنهم از طرف همسایه دست راست، هیچ عنوان و وجهی ندارد. من هم دل و دمـــاغ ورود در این مبحث را با ننه زهرا نداشتم، او هم چون موقع را مناسب ندید، وارد توضیح بیشتری نشد و حکمت این رسم بر من مجهول ماند».

روایت تجدد

زمانه دگرگونی
و نشانه‌هایی از تجددخواهی ایرانیان

اهل خانه من تمام روبند می‌زنند

روزگار دراز پادشـــاهی ناصرالدین شـــاه قاجار در بررســـی و شـــناخت فرآیند تجددخواهی را از نظر نمی‌توان دور داشـــت. تاریخ‌نویســـان به ویژه خاطره‌نگاران، زمانه وی و روزگار پس از آن را چنان به تصویر کشیده‌اند که با پاره‌ای نشانه‌های دگرگونی و تمایل به تجددخواهی همنشین بوده است. منصوره اتحادیه در کتاب «زنانی که زیر مقنعه، کلاهداری کردند (زندگانی ملک‌تاج خانم نجم‌الســـلطنه)» در این‌باره روایتی جذاب دارد «به همان نسبت که ظواهر تمدن اروپایی تبلور بیشتری می‌یافت و تقلید از آن‌چه فرنگی‌مآبی محسوب می‌شد، برای عده‌ای از رجال طبقات بالای جامعه مطلوب‌تر می‌گشت، لباس فرنگی مردانه و زنانه نیز متداولتر می‌شد. در حالی که برای نســـل‌های قدیم مُد معنایی نداشت اکنون مجلات مُد فرنگی به کشـــور می‌رســـید، صحبت از پوشیدن "بلوز"، "کت" و "پالتو" به میان می‌آمد، و در لیست غذاها ســـالاد و سوپ وارد شده بود». او سپس ادامه تجدد ایران را به روزگار جانشین ناصرالدین شاه، در مسیری تازه می‌نمایاند «تحول زندگانـــی در دوران ســـلطنت مظفرالدین فقط به ظواهر امر محدود نگشت، بلکه با از میان‌رفتن شاه پیر و مستبدی که ۵۰ سال سلطنت کرد، راه برای تحولات بنیادین نیز مهیا گشت. ســـفر به خارج، تشـــکیل کتابخانه ملی و انجمـــن فرهنگی، ورود روزنامه‌های چاپ خارج و تاسیس مدارس پسرانه، نمودهایی از جو تازه‌ای بود که به خصوص از پایتخت آغاز شد. روشنفکران و متفکرین که مدت‌ها در فکر اصلاحات بودند اکنون به بحث، تبادل نظر و فعالیت می‌پرداختند و در محافل مختلـــف دور هم جمع می‌شدند. کتابخانه ملی از جمله محافلی که به مرکز فعالیت سیاسی تبدیل گشت که در آگاه کردن مردم و پیشبرد اهداف اصلاح‌طلبی اقدامات مفیدی انجام داد». این تاریخ‌نگار ســـپس جایگاه زنان را در این هنگامه دگرگونی وصف می‌کند «موقعیت زنان نیز به مرور تحول می‌یافت که مـــورد پذیرش همگان نبود. در خـــارج از منزل کمـــاکان رعایت حجاب الزامی بود، ولی زنان جوان چادرهای قدیمی که به چادر "کمری" شـــهرت داشت- که همراه با روبنده و چاقچور پوشـــیده می‌شـــد- را به کناری زدند و چادر "چرخی" که کوتاه و جلوی آن باز بود به ســـر گذاشتند و صورت را با پیچه می‌پوشاندند که چندان هم موثر نبود و با حرکتی به بالا متمایل می‌شـــد و چهره زن از آن نمایان می‌گشـــت». اتحادیه به نقل از یک شـــاهزاده قاجاری درباره ایـــن دگرگونی‌ها می‌نویسد «عمادالسلطنه سالور برادر عین‌السلطنه در خاطراتش که هنوز منتشـــر نشده است، به این مُد جدید باب‌شـــده اشـــاره دارد. او در ۲۵ ذیقعده ۱۳۲۵ ق، می‌نویســـد: "مُد و طرح لباس و کفش و غیره، بسیار در این یک سال تغییر کرده. نقدا اغلب پیچه می‌زنند و دســـتی طوری می‌کنند که سر را قدری بلند کنند و تمام صورت پیدا باشد. چادر سیاه تماما عبایی است که خوبش را ذرعی یک تومان تا هفت تومان می‌خرند، و اغلب شش ذرع قواره یک چادر است. حاشیه‌های چادرها بیش‌تر سفید، آبی و بنفش و غیره است. این حاشیه روی پارچه است و سوایی ندارد. این لباس بیرون خانم‌ها مُد است، روبند خیلی کم شد. اهل خانه من تمام روبند می‌زنند و نگذاشته‌ام پیچه بزنند. پارسال شلوارها را کوتاه کرده بودند که تا پائین کاسه زانو بیش‌تر نمی‌آید. آن وقت جوراب بلند تا نزدیک شلوار برسد..."».

فروشندگان در یک گذر در تهران عصر قاجار / عکس: آنتوان سوروگین

ساختار و کارکرد فرهنگی - اجتماعی محله‌ها در تاریخ معاصر ایران

سایه یک گذر

روزبه رهنما | روزنامه‌نگار

«در مشرق‌زمین، آداب و رسوم کهن به سادگی ترک نمی‌شود». این ســـخن معنادار از هاینریش کارل بروگـــش، جهانگرد آلمانـــی در دوره قاجار در کتاب «در ســـرزمین آفتاب؛ تصویری از ایران ســـده‌ی نوزدهم» به نکته‌ای اشاره می‌کند که در گذر هزاره‌ها و سده‌ها، در زمره یکی از ویژگی‌های تغییرناپذیر فرهنگ مردمان ایران درآمده اســـت. رفتارها و کنش‌هـــای ایرانیان بدین‌ترتیب در گذر روزگاران بر مبنای برخی باورها و اندیشـــه‌ها، در لایه‌های گوناگـــون زندگی این مردمان رســـوب کرده و در نسل‌های گوناگون تداوم یافته است. از این پیش‌گفتار و نیز به اســـتناد روایت بروگش، بر آن می‌شـــویم به یکی از ویژگی‌های تداوم‌یافته در زندگی اجتماعی ایرانیـــان بپردازیم؛ نقش «گذر» در شهرها!

ساکنان گذر

محله در شهرهای ایرانی، بخشی مهم از ساختار شهرنشینی و اجتماعی را در تاریخ دربرمی‌گرفته اســـت. بر اساس بخش‌بندی شـــهر به محله‌های گوناگون، یـــک فرهنگ ویژه در این ســـاختارها پدیـــد می‌آمد که دو پیوند دوســـویه بـــا مردم و ســـاکنان محله‌ها بود؛ هم مردم بـــر محله تاثیر می‌گذاردند هم ســـاختار محله‌ای زندگی آنان را متاثر می‌ساخت. خود محله‌ها نیز به بخش‌هایی کوچک‌تر تقســـیم می‌شـــدند. تهران به عنوان پایتخت دویست ســـاله ایران، در دو سده گذشته از ساختاری ویژه برخوردار بوده است. بخش‌بندی شـــهر به چند محله بزرگ و تقسیمات کوچک‌تر درون محله‌ها موجب می‌شـــد هریـــک از آن‌ها هویت و کارکردی داشته باشند که مجموع آن‌ها هویت کلانِ شهر را شکل می‌داد. هر محله، چند بخش همچون راسته، بازارچه، میدان‌گاهی و گذر را دربرمی‌گرفت. گذرها در میان همه این بخش‌ها از اهمیتی فراوان برخوردار بودند. هویت بسیاری از آدم‌ها و اهالی محله، بیرون از خانواده در همین گذرها شـــکل می‌گرفت و روزگارشـــان همینجا می‌گذشـــت. آنگاه که از خانه بیـــرون می‌آمدند، در همین گذرها و پاتوق‌ها بود که شـــکل زندگی را فرامی‌گرفتنـــد و می‌آموختند که شـــیوه‌های زیستن در شـــهر چگونه اســـت. هویت مردمان گذشته شهر، در همان محله‌های قدیمی و گذرها، پاتوق‌ها و میدان‌گاهی‌های درون محله‌ها ساخته و پرداخته می‌شـــد. در همانجاها بود که ساکنان یک محله یاد می‌گرفتند چگونه به یکدیگر یاری دهند، مشکلات دیگران را مسایل خودشان بدانند و در نبود ســـازمان‌های نوین اجتماعی از یکدیگر نگاه‌بانی و نـــگاه‌داری کنند. گذرهـــا در محله‌ها اهمیت خـــود را از ایـــن کارکرد خود به دســـت می‌آوردند.

گذرها و آدم‌ها

اف. ال. برد و هارولد اف. وســـتون، دو امریکایی که در میانه‌هـــای دوره قاجار به ایـــران آمده‌اند، در کتاب «گشـــت‌وگذاری در ایران بعد از انقلاب مشـــروطیت»، توصیفی از یک خـــوی ایرانی در شـــهرها ارایه داده‌اند که می‌تواند البته بخشی از جایگاه گذرها را در شـــهرها به نمایش بگذارد «به قول یکی از دوســـتان، بازارهای ایران پر از مردم بیکاری اســـت که کارشـــان فقط و فقط تماشا و گفتگو کردن اســـت. این عده ساعت‌ها بی‌هدف و نتیجه به تماشای کسی یا چیزی در نقاط مختلف می‌ایســـتند و مدت‌ها پیرامون هیچ و پوچ سخن می‌گویند و از این طریق وقتشان را می‌گذرانند». این اشاره، می‌توانســـته به حضور آن مردمان در بخش‌هایـــی از بـــازار بازگردد که گذر نامیده می‌شـــده است. گذرهـــا که یکـــی از بخش‌ها و گســـتره‌های مهم شهر به ویژه در بازار و محله‌های مســـکونی به شـــمار می‌آمـــده، در واقع مکانی بوده که با حضور پررنگ مردمان معنا می‌شده و کارکرد می‌یافته اســـت. این مساله به ویژه در شـــهر تهران اهمیتی فراوان داشـــته است. آنگونه که تاریخ روایت می‌کند، آدم‌هایی که آن دو جهانگـــرد امریکایی اشـــاره دارنـــد، در مکان‌های یادشـــده بی‌دلیـــل حضـــور نمی‌یافته‌اند. گذرها در شـــهر با حضور آنان معنا می‌شده است.

«گذر»، از گذشته‌های دور یکی از مهم‌ترین واحدهای محله‌ای در شهرهای ایرانی به ویژه تهران به شمار می‌آمده است. گذرها کارکردهایی ویژه در محله‌ها و شهرها داشتند. این کارکرد آنجا اهمیت بیش‌تر می‌یابد که مردم در پیوند با آن، در کنار یکدیگر سازگاری می‌یابند؛ بدین‌ترتیب شرایط مناسب زیست در کنار یکدیگر پدید می‌آورند

«گذر»هایی که سایه می‌گسترانیدند

«گذر»، از گذشـــته‌های دور یکی از مهم‌ترین واحدهای محلـــه‌ای در شـــهرهای ایرانی به ویژه تهران به شمار می‌آمده است. گذرها کارکردهایی ویژه در محله‌ها و شـــهرها داشـــتند. این کارکرد آنجـــا اهمیت بیش‌تر می‌یابد که مـــردم در پیوند بـــا آن، در کنـــار یکدیگـــر ســـازگاری می‌یابند؛ بدین‌ترتیب شـــرایط مناسب زیســـت در کنار یکدیگر پدید می‌آورند. محله‌هـــا و گذرها در تاریخ ایـــران، پیونددهنده ساکنان‌شـــان بـــه شـــمار می‌آمده‌اند. این بافت شهری، جلـــوه‌ای اجتماعی به زندگی مردم در شـــهر می‌بخشید و موجب می‌شد آنان در تعامل با یکدیگر، همیاری، همکاری و هم‌زیســـتی را بیاموزنـــد و بیازمایند. جعفر شـــهری، پژوهشـــگر تاریـــخ و فرهنگ مردم تهران قدیـــم، در کتاب «طهران قدیـــم»، نزدیکی به گذرها و بازارچه‌ها را یکی از شرایط خانه خوب در تهران می‌داند. او درباره ساختار و چگونگی فعالیت گذرها و محله‌ها در تهـــران روزگار قاجار و پهلوی اول در کتـــاب «طهران قدیم» می‌نویســـد «هر خیابان و کوچه و گذر و بازار و بازارچه به مناسبت بنا یا بنیانگذار یا صاحب قدرتی اســـم می‌گرفت. ... اگر مستمندی یافت میشـــد عالم محل بود که برعایتش میشـــتافت و اگر بیوه‌زن و بی‌سرپرست بود (داش) گذر بود که تکفل و سرپرستیشـــان را عهده‌دار میگردید و اگر دختر دم بخت بی‌بضاعت و جوان عزب بی‌ســـرمایه بود اهل کوچه و بازارچه بودند که وسائل عروســـی و جهاز و سرمایه‌شان را فراهم کرده بانی خیر میشدند». عبدالله مستوفی، کارگزار خوش‌نام دولتی در دوره‌های یادشـــده و دیگر تاریخ‌نگار تهران، در کتاب «شـــرح زندگانی من» توصیفی جذاب دربـــاره کارکردهای گذرها، محله‌ها و بازارچه‌های تهران و همکاری مردم در دوره قاجار به دســـت می‌دهد «هر محله و تقریبا هر گذری تکیه‌ای داشـــت که بانیان خیر از اهل محل در سابق ساخته بودند. بعضی یکی دو یا چند دکان وقفی هم برای مصارف تعزیه‌داری داشتند که متولی بمصرف تعمیر تکیه و عزاداری میرساند ولی اکثر بی‌موقوفه و اهالی محل هر ســـال در ایام عزاداری تکیه را راه میانداختند».

گذرها؛ نگاه‌دارنده فرهنگ اجتماعی شهر

گذر در فرهنـــگ اصطلاحات تهـــران قدیم به مکان‌هایی ویژه در بافت قدیمی شهر اشاره داشت. گذرها، بخش‌هایی به شمار می‌آمدند که محله‌های گوناگون شهرهای قدیم به ویژه تهران را به یکدیگر پیوند می‌دادنـــد. ناصر نجمی، پژوهشـــگر تاریخ تهران قدیم معتقد است بازارهای بی‌سقف تهران را گذر می‌گفته‌اند. گذرهای امامزاده یحیی، تقی خان، حمام خانم، حمام میـــرزا ولی، حمام نواب، دانگی، دباغ‌خانه، ســـرپولک، مروی، مســـتوفی، مهدی موش، میـــرزا محمود وزیـــر، نوروزخان و از همه نام‌دارتر لوطی صالـــح، از گذرهای پرآوازه تهران بوده‌اند. این گذرها به همراه مردمان آنجاها بخشـــی از فرهنگ محله‌های گوناگون شـــهر را دربرمی‌گرفتند. پیوند گـــذر با آن مردمان موجب می‌شد زمینه‌های اجتماعی نزدیک‌تر شدن افراد محله و شهر، بیش‌تر پدید آید.

جعفر شـــهری، تاریخ‌نـــگار فرهنـــگ و زندگی مردم تهران قدیـــم، از کارکرد گذرهـــا و مردمان حاضر در آن‌ها روایتی جالـــب دارد «تهرانی‌ها در تعصّـــب، خاصه در تعصبات ناموســـی غیرت‌های غیر قابل وصف بخرج میدادند تـــا آنجا که زیادتر دعوا، نزاع‌های محلی و داش‌مشـــدی‌گری بر سر همین موضوع اتفـــاق می‌افتاد ... همچنین تعصب داشـــتند درباره محله و نام محله و گذر و کوچه و بچه محله‌های خود و مسجد و منبر و دسته و علم و کتل و ورزشکار و زورخانه و نقال و سخنور و مداح و نوحه‌خوان و غزلخوان و آوازه‌خوان و زن و فرزند دوســـت و رفیق خود و هرچه که به محیط زندگی آنها مربوط میگردید».

تهران؛ روایت یک «گذر»... جایی در تاریخ

در کوچه‌پس‌کوچه‌های محله امامزاده یحیی در قلب تهران هنوز خانه‌هایی قدیمی برپا مانده و لجوجانه در برابر زندگی مدرن ایستاده‌اند. خانه‌های آجری در این هیاهو پابرجایند تا نشانی از محله‌ای قدیمی را در تهران به یادت بیاورند که دوره‌ای از تاریخ تهران را بر دوش می‌کشد؛ فرسوده اما آرام و صبور. اینجا ســـفر آغاز می‌شود. کمی که بنگری نشانه‌ها تو را می‌برند به گذشته. از کوی میرزا محمود وزیر که حالا اسم‌اش را به شهید علیرضا جاویدی داده، عبور کنی می‌رسی به جایی که ساکنان‌اش به آن «گذر نواب» می‌گویند. آنگاه خودت را در میان بازارچه‌ای می‌یابی که مغازه‌های کوچک احاطه‌اش کرده‌اند. این همان «بازارچه نواب» است که روزگاری از معروف‌ترین بازارچه‌های تهران بود با تاقی آجری که به تدریج تاق را از دســـت داد و اندازه‌اش نیز کوچک شد. «نواب» از رجال معروف دوره قاجار صاحب بیش‌تر خانه‌ها و باغ‌های بزرگ این منطقه بود. او در محله، بازارچه و حمامی را بنا کرد که به نام خودش معروف شـــد؛ بدینگونه نام‌اش روی بازارچه و گذر تا امروز مانده است. بازارچه و گذر اکنون البته نه رونق گذشته را دارد نه وسعت‌اش مثل قدیم‌ها است؛ آن روزها درازای بازارچه بیش از این بود و محله سرتخت (شمال بازارچه) را به محله باغ پسته یک (شمال محله امامزاده یحیی) پیوند می‌داد. در سال‌های نه چندان دور مشاغل گوناگونی هم در این بازارچه برپا بود؛ امروز همه‌شان به خاطره‌ها پیوسته‌اند. یکی از معروف‌ترین مشاغل بازارچه ماست‌بندی بود. روزگاری از نقاط مختلف تهران برای خریدن ماست به بازارچه می‌آمدند اما اکنون فقط یک کوچه به یاد آن زمان‌ها به نام کوچه ماست‌بندها باقی مانده است. گذر، بازارچه و حمامی که در ابتدایش جای گرفته است، یادآور خاطرات بسیاری برای قدیمی‌های محله‌اند؛ روزهایی که گذر رونقی داشت، بســـیاری به اینجا می‌آمدند. گذر و بازارچه نواب جلوتر از حمام قرار دارد. مغازه‌های کوچک‌اش مشتریانی فراوان را به سوی خود می‌کشانند. گذر و بازارچه نواب در گذشته شغل‌هایی مانند علاقبندی (تولید انواع نخ و قیطان)، بوجاری (پالایش انواع برنج)، ماست‌بندی، فرنی‌پزی، عدســـی‌پزی و عطاری را در خود جای داده بود. امروز از آن‌ها خبری نیســـت. گذر، بزرگی دهه‌های گذشته‌اش را ندارد. درهای چوبی جای‌شان را به کرکره‌های فلزی داده‌اند. با این همه خاطره‌های مردمان قدیمی گذر، آدمی را به گذشته‌های دور می‌برند تا آنجا که می‌توانی حس و حال محله و گذر مشهور آن را جلوی دیدگان‌ات بیاوری.

راویان نو

جایگاه تاریخی «مرد» در خانواده ایرانی

از خدا بخواهید پدرتان ۱۲۰ سال عمر کند

نقش مرد و پدر در گســـتره تاریخی خانواده ایرانی، وضعیتی ویژه در حـــوزه اجتماع پدید آورده که بســـیاری از دیگر گستره‌ها همچون سیاســـت و اقتصاد را نیز از خود متاثر ساخته است. ستاره فرمانفرماییان، دختر عبدالحسین میـــرزا فرمانفرماییان شـــاهزاده قاجـــاری در کتاب «دختری از ایران؛ خاطرات خانم ســـتاره فرمانفرماییان» در توصیـــف وضعیت خاندان قاجار پس از برافتادن حکومـــت آن دودمان و برآمدن پهلوی اول، به این نکته اشـــاره دارد. او زمانه کودکـــی‌اش را در باغ شـــاه چنین روایت می‌کند «کودکی من در این مکان، که اطراف‌اش را حوض‌ها و اســـتخرها و باغچه‌های سرسبز و مصفا پوشانده بود، گذشـــت. باغ شاه همچون قالی زیبایی در دامنه‌ی کوه‌های البرز گسترده بود. من زندگی در این مکان را همراه با قجرهای مطرود و مخلوع و وحشت‌زده، فراموش نمی‌کنم. ... پدرم علاوه بر نگهداری همسران و فرزندان‌اش، سرپرســـتی بیش از هزار نفر از وابســـتگانش را به عهده داشـــت، که همراه خانواده‌های‌شـــان در خدمـــت او بودند. گرچه برخـــی از فرزندان ارشد پدرم در دوران ســـلطنت رضا شاه نیز به مقام‌های مهمی رسیدند، اما حکومت رضا خان، برای تحکیم ســـلطه‌ی خود، شروع به چپاول و مصادره‌ی املاک و دارایی‌هـــای خاندان قاجار کرد و کسی قادر به پیش‌بینی رفتار و اقدامات آتی وی دربـــاره‌ی پدرم و پســـران‌اش نبود. در سال‌های سلطنت رضا شاه، تمام خاندان قاجار، زیر نظر پلیس مخفی زندگی می‌کردند و مادرم پیوسته به ما می‌گفت: - سر نماز و وقت دعا، از خداوند بخواین پدرتون صد و بیست سال عمر کنه». او سپس به جایگاه تاریخی مرد در خانواده ایرانی می‌پردازد «او بدین‌وســـیله نقش حیاتی وی در زندگی افـــراد تحت تکلف‌اش را یادآوری می‌کرد. من هم دل‌ام می‌خواست پدرم همیشه زنده بماند، چرا که فقدان او فروپاشـــی خانواده و متعلقات‌اش را بـــه دنبال داشـــت. فرهنگ مردسالاری در جامعه‌ی ایران، به زن باورانده بود که اگر به مردی تکیه نکند و از سوی او حمایت نشود، نمی‌تواند روی پای خود بایستد و سرانجام در جامعه مضمحل خواهد شد».

راویان دور

پزشک و جهانگرد انگلیسی
از تکیه ایرانیان بر ستارگان می‌گوید

معتقد به نحسی و شومی

«مردم ایـــران در علم نجوم و ستاره‌شناســـی پیشـــرفت زیادی کرده‌اند. بطوریکه منجمین در هر امر مهم مملکتی مورد مشورت و صلاحدید قرار می‌گیرند». این توصیف چارلز جیمز ویلز، پزشک و جهانگرد انگلیسی از یک ویژگی ایرانیان در روزگار گذشته، شاید یادآور پیوند باورهای مردمان ایران در روزگاران گذشته با شیوه معیشت و جغرافیایی تاریخی این سرزمین به شمار آید. کشاورزی، پیشه اصلی مردمان این منطقه از جهان بوده است. اقلیم ایران اما خشک بوده، همواره با مساله کم‌آبی درگیر بوده است. همین وضعیت موجب می‌شد ایرانیان همواره به آسمان بنگرند و به تقدیر امید بربندند تا بارش باران و برف، روزی‌شان را برساند. شاید همین نگرش موجب می‌شد تقدیرگرایی و تکیه بر آسمان و ماورای آن در این سرزمین در روزگاران پیاپی، بر باورهای مردمان سلطه داشته باشد. چارلز ویلز، در میانه‌های دوره قاجار چندین بار به ایران سفر کرده است. او در کتاب سفرنامه‌اش «ایران در یک قرن پیش» در کنار روایت‌هایی که درباره فعالیت‌های پزشکی خود در ایران و نگرش ایرانیان به بیماری‌ها و مسایل پزشکی، بسیار کوشـــیده است مردمان این ســـرزمین را از جنبه روان‌شناسی اجتماعی و تاریخی به داوری بنشیند. این پزشک اروپایی درباره باورهای فردی و اجتماعی، گرایش‌های گوناگون در زمینه‌های اخلاقـــی و اعتقادی، شـــیوه‌های هم‌زیستی، زندگی روزمره و سرانجام سیرت و منش ایرانیان در دوره قاجار، نوشته‌های ارزشمند بر جای گذاشته است. روایت او را درباره نگاه آسمانی ایرانیان و جست‌وجویشان در آسمان و میان ستارگان را پی می‌گیریم «هریک از شهر و روستاهای کوچک هم برای خود منجم و فالگیرهایی دارند که سردسته و عالم‌ترین آنها را "منجم‌باشی" می‌نامند. وظیفه اصلی منجم‌باشی‌ها تعیین روز و ساعتهای خود، و نحس و بد ایام هفته است. منباب مثال وقتی یکی از اغنیاء یا شخصیتهای بزرگ قصد مسافرت بجائی را دارند و یا تصمیم ورود بـــه محلی را می‌گیرند، قبل از اقدام بـــه این تصمیم بـــا منجمین محل مشورت می‌کنند، تا روز و ساعت خوبی را برای آنها مشخص کنند زیرا بشدت معتقد به خوش‌شانسی و بدشانسی حاصل از روز و ساعت خوب یا نحس و شوم هستند. عجیبتر از همه اینکه تعدادی از این منجمین واقعا به کار خود اطمینان دارند و کاملا به آنچه محاسبه می‌کنند معتقدند. برای تعیین این ایام وسایلی مخصوص بنام "رمل و اسطرلاب" ســـاخته شـــده از برنج یا نقره در اختیار دارند. ... تعدادی هم از شیادان دوره‌گرد بنام "رمال" وجود دارند که علاوه بر گول زدن مرد و زن و دست‌زدن به بعضی کارهای زشت در صورت یافتن فرصت از سرقت اموال دیگران هم روگردان نیستند و کارهای خود را با کمال تردســـتی انجام می‌دهند. عجیب اینکه اشـــخاص ساده‌دل و کســـانی که اموالشان مورد دستبرد و ســـرقت قرار گرفته اغلب بمنظور پیداکردن اموال خویـــش از این نوع رمالان کمک می‌گیرند. آنها نیز زرنگی خاص و زبردســـتی‌های عجیب‌ندر تادر کار خود موفق می‌شوند».